

سند داخلی - نامه سوم کورش مدرسی
- لیدر حزب کمونیست کارگری به
کمیته مرکزی در مورد جنگ قدرت در
حزب

ویژه اعضا و مشاورین کمیته مرکزی

نامه دبیر شماره ۳

۸ نوامبر ۲۰۰۳

این جنگ قدرت را باید پایان داد!

رفقا

من در پلنوم آینده حزب کاندید لیدری حزب یا ریاست دفتر سیاسی نخواهم بود. رفیق حمید تقوایی کاندید من برای لیدری حزب است و با تمام قوا تلاش میکنم که همه کمیته مرکزی منتخب کنگره را به حمایت از او جلب کنم. در اینجا میخواستم دلایل این تصمیم را برای شما توضیح دهم و استدلال کنم چرا این تصمیم لازم شده و چرا این تصمیم میتواند کمک کند که واقعا حزب قدرت سیاسی و حزب منصور حکمت بمانیم. این تصمیم از مهمترین تصمیم های سیاسی ای است که من میبایست میگرفتم و این نوشته مهمترین سند سیاسی است که مینویسم. در نتیجه تلاش میکنم نظرم را تا آنجا که ممکن است صریح بیان کنم.

میخواهم روشن باشد که این تصمیم از سر ناامیدی و یاس نیست. بعکس از سر امید و خوشبینی به قابلیت ها و ظرفیت های حزب و رهبری آن است. از سر اطمینان به این واقعیت است که این حزب با همین رهبری میتواند جمهوری اسلامی را سرنگون کند، قدرت سیاسی را بگیرد و جامعه را نجات دهد. به شرطی که شبحی که افق ها را تیره کرده است را کنار بزنیم. این تصمیم برای کنار زدن این شبح است. این تصمیم نه "پولتیک" است، نه دیپلماتیک، نه از سر اعتراض است و نه از سر اینکه میخواهم اپوزیسیون کسی شوم. مهمتر از همه اینکه این تصمیمی برای کنار کشیدن یا کم کردن نقشم در حزب کمونیست کارگری نیست. همیشه این اعتقاد را داشته ام که برای تاثیر گذاشتن بر حزب محتاج هیچ موقعیت تشکیلاتی نیستم. هنوز هم بر این باورم. یکی از معضلات من اما در این مدت این بوده که موقعیت تشکیلاتی کنونی دامنه تاثیر گذاری من بر حزب را بشدت محدود کرده

است. در نتیجه این تصمیم، از نظر فردی، برای درگیر شدن بیشتر و محتوایی تر در مصافهائی است که حزب ما در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی و گرفتن قدرت سیاسی با آن روبرو است. این یک تصمیم سیاسی است و از نظر من در ادامه جهتی است که در بحث آرایش بالای حزب و در جوب به چالش هائی است که در سخنرانی "حزب کمونیست کارگری بعد از منصور حکمت" بر آنها انگشت گذاشته ام.

این تصمیم قرار است به کشمکش غیر سیاسی در بالای حزب پایان بدهد. میگویم غیر سیاسی به همان معنائی که در پلنوم توضیح دادم، مشتق چندمش سیاسی است. سیاست در آن موضوع نیست ابزار است. این کشمکش دارد حزب را فلج میکند و آنرا به خطر انداخته است. این کشمکش باید پایان بگیرد. این موقعیت را دیگر با ترویج و توضیح نمیتوان پایان داد. سنگرها معلوم است کسی به حرف کسی گوش نمیکند. تصمیم من تلاشی برای بازکردن گوش ها و جلب توجه بدون پیشداوری است، چیزی که سنتا علامت جریان ما بوده است.

این تصمیم یک تصمیم ناگهانی هم نیست. مدتها ذهن من را مشغول کرده بود. این اواخر، قبل از پلنوم ۱۸، فکر میکردم راهی جز این نمانده. اما معتقد بودم که این تصمیم را باید در اولین پلنوم بعد از کنگره چهار اعلام کرد. اما انتخابات پلنوم ۱۸، عکس العمل رهبری حزب به نامه دبیر شماره دو، عدم اشتیاق، تعجیل و هیجان این رهبری در قبال کارهای بزرگی که پیشرو داریم و بدتر از همه سلطه فضای ناامنی و عدم اطمینان به آینده من را به این نتیجه رساند که این وضع قابل ادامه نیست. این جو را باید شکست و به این فضا خاتمه داد. بارها گفته ام که سنت منصور حکمت این است که خونسرد چشم در چشم واقعیت، هرچند تلخ و نامطلوب، میدوزد و آنرا تغییر میدهد. این تصمیم از نظر من در همین سنت است.

حزب کمونیست کارگری لیدر میخواد

قبل از وارد شدن به توضیح علت تصمیم به کاندید نشدن برای لیدری یا ریاست دفتر سیاسی میخوامم تکلیفم را با یک بحث روشن کنم. من با طرح رهبری جمعی مخالفم و با استدلال هائی که در دفاع از آن میشود اختلاف اصولی دارم. معتقدم برگشتن به این طرح یک جهت گیری رسمی علیه بحث حزب و قدرت سیاسی است. ما را به یک جریان متوسط الحال چپ تبدیل میکند. امروز که من کاندید این پست ها نیستم راحت تر میتوانم استدلال کنم و امیدوار باشم که با پیشداوری کمتر بحث من شنیده شود.

طبیعی بود که از دست دادن نادر حزب کمونیست کارگری را با مسائل جدیی روبرو کند. من در سخنرانی "حزب کمونیست بعد از منصور حکمت" نظرم را در مورد وجوه مختلف این مسائل تشریح کرده ام که اینجا به همه آنها بر نمیگردم. یکی از این مسائلی که در آن بحث نمیتوانست صراحتا مورد اشاره قرار گیرد، بحث آرایش بالای حزب بود. بازگشتن حزب به طرح انتخاب لیدر را رحمان

حسین زاده در پلنوم ۱۶ مطرح کرد و منہم تماما از آن دفاع کردم. این مسئله ای شد که پلنوم ۱۶ را به اوج تلخی در بحث هایش کشاند و شکافی که از قبل در بالای حزب بوجود آمده بود را عمیق کرد. جمعی هستی یا فردی؟ در پاسخ به این سوال دو جبهه، یا دو بلوک شکل گرفت. ظاهر بلوک بندی این بود که عده ای طرفدار طرح جمعی هستند و عده ای طرفدار طرح فردی. اما واقعیت، چیزی که بعدا در طی پلنوم ۱۷ مورد تایید حمید هم قرار گرفت، این بود که اکثریت قریب به اتفاق پلنوم طرفدار طرح فردی بودند، اکثریت طرفداران طرح جمعی کاندیدی داشتند (حمید تقوائی) که فکر میکردند که تناسب قوا به نفع او نیست. دفاع از جمعی برای این رفقا بیشتر تاکتیک خریدن وقت بود. جمعی و فردی اساسا به معنی موافقین لیدری حمید یا من بود.

بحث ما، طرفداران طرح لیدر، روشن بود. حزب کمونیست کارگری لیدر میخواهد. این را نه از مقتضیات درونی حزب، بلکه از واقعیات بیرونی استنتاج میکردیم. در مقابل اینکه گفته میشد که نلر طرح جمعی را آورده نظر من این بود که اوضاع تغییر کرده است. در موقعیتی قرار گرفته ایم که نلر متاسفانه در آن نبود که نظرش را بدانیم. اما استدلال هائی که در دفاع از طرح جمعی ارائه میشد؛ پایه اشکال داشت و دارد.

در دفاع از بحث جمعی دو خط با تاکیدات متمایز وجود دارد که البته خیلی جاها روی هم می افتند. یکی معتقد است که ما لیدر نداریم. کسی نیست که بتواند کمیته مرکزی را متحد کند و این نقش را بازی کند. در نتیجه بهتر است جمعی کار کنیم. این استدلال از نظر من یک استدلال شکست طلبانه و از نظر متدولوژیک پاسیو است. حزبی که کمیته مرکزیش نه یک نفر را دارد که بتواند دیگران را متحد کند و نه کسی را دارد که دیگران بتوانند یا بخواهند دور او متحد شوند به جز به ضرب ایدئولوژی چگونه میخواهد کسی را قانع کند که میخواهد یا میتواند قدرت را بگیرد؟ چنین حزبی واقعا کسی را دارد که رئیس جمهور شود؟ کسی را دارد که کاندید رئیس شوراها، فرمانده ارتش سرخ، نخست وزیر یا هر پست مهم دیگری کند و کمیته مرکزی پشت او بسیج شود و حزب را بسیج کند؟ رئیس جمهورمان هم جمعی است؟ نخست وزیرمان هم جمعی است؟ چنین حزبی که ضرورت جمعی بودن را نه از فلسفه شورائی یا اصولا اعتقاد به جمعی بودن بلکه از ناتوانی خودتبیجه میگیرد بنا به تعریف بازنده است. اگر بحث لیدر از اساس مطرح نبود شاید میشد برای مدتی این تقابل را به تعویق انداخت. اما وقتی بخش مهمی از رهبری یک حزب برمیگردد، اصرار دارد و میگوید لیدر میخواهد از نظر من نقل قول آوردن از منصور حکمت و آژیتاسیون در مورد ناتوانی کمیته مرکزی جواب نیست. حزبی که رهبرانش در مورد ناتوانی خود آژیتاسیون میکنند به جایی نمیرسد. بعلاوه این استدلال بلحاظ متدولوژیک پاسیو است. چون چشم به ناجی دوخته که باید ظهور کند. کسی باید ظهور کند که کمیته مرکزی را متحد کند. کمیته مرکزی، در این سیستم فکری، منفعل یا پاسیو است. موضوع متحد کردن است نه فاعل آن؛ نمیتواند تصمیم بگیرد که حول یک نفر متحد

شود. این متد پاسیو است چون راه تغییر را ندارد. جلو مشکل زانو میزند. جواش حداکثر اکتیویسم سیاسی است. با اکتیویسم سیاسی اما، اشتها و اعتماد برای گرفتن قدرت بوجود نمی آید. چریک فدائی اگر هزار بار هم از ما یا از احزاب سیاسی دیگر جامعه اکتیو تر هم باشد، ذره ای به قدرت و رهبری مردم نزدیک تر نمیشود. حزبی که بخودش اعتماد نداشته باشد باخته است.

بحث بالا از پلنوم ۱۶ خط استدلال من در مقابل این آژیتاسیون علیه توانائی رهبری حزب بوده است. واقعا به این توانائی اعتقاد دارم. بدون تعارف فکر میکنم کمیته مرکزی اگر بخواهد میتواند دور چندین نفر از اعضایش متحد شود. ما نه تنها لیدر این حزب بلکه برای همه مقامات دولت سوسیالیستی کاندید داریم. در پلنوم ۱۶ وقتی در مخالفت با آژیتاسیون در مورد عدم توانائی رهبری این حزب گفتم میخواهم رئیس جمهور آن مملکت بشوم، در متن این نگرش اظهار نظر من از جانب برخی از رفقا تماما فردی برداشت شد و مقابله با این بحث یکسره بعد تجزیه و تحلیل خلقت من و کشف درجه خودخواهی و "تکبر" من را پیدا کرد و تبدیل به یک کمپین شخصی شد. پای بحث هائی به میان کشیده شده که در شان ما و جریان ما نیست.

استدلال دیگر در دفاع از جمعی این بود که باید وقت بدهیم، عجله نکنیم. کسی که کمیته مرکزی را متحد کند وجود ندارد. باید وقت بدهیم که این فرد لایق خودش را نشان بدهد. معتقد بود هرکدام از ما باید بعد از نادر نشان بدهد که چند مرده حلاج است امروز تعیین لیدر جلو کشیدن یک نفر به زبان دیگران است، "دیگران" را دور میکند و غیره. این استدلال سه ایراد اساسی دارد.

اول اینکه دنیای بیرون و نیازهای که حزب باید از این زاویه به آن پاسخ دهد برایش جای مهمی ندارد. تعجیلی هم در جواب دادن به این نیازها را لازم نمی بیند. در نتیجه سیاست در این پروسه فرعی میشود. تعیین لیدر پروسه تعیین "بهترین" کمیته مرکزی است. تعیین کسی است که دیگران به او اقتدا میکنند نه کسی که دیگران تصمیم میگیرند در مقطع معینی از او حمایت کنند، پشت او متحد شوند. لیدر یک تقسیم کار در میان جمع کمیته مرکزی در رابطه با بیرون نیست، لیدر بیشتر قاعد و رهبر ایدئولوژیک است. این تلقی به کل پروسه تعیین لیدر رنگ بیش اندازه ایدئولوژیک میزند. هرچه این پروسه طولانی تر و عمیقتر شود حزب بیشتر بخود مشغول میشود.

دوم اینکه این نگرش تصویر نادرستی از لیدر حزب و پروسه تعیین آن دارد و عملا یک پروسه بی انتها را در مقابل ما قرار میدهد. در این تصویر لیدر حزب جانشین منصور حکمت است. باید بهترین باشد، باید رای همه را از سر قبول اتوریته فکری و عملی همه جانبه داشته باشد. این ناممکن است. حزب کمونیست کارگری قادر به جایگزینی منصور حکمت نیست. منصور حکمت فقط لیدر این حزب نبود بلکه همه چیزش بود. من این را بارها و بارها گفته ام که لیدر حزب قرار نیست کاری را بکند که منصور حکمت میکرد. قرار است لیدر سیاسی این حزب شود. یکی از کارهای نادر، آنهم در محدوده معینی را انجام دهد. در نتیجه باید متوجه بود که پست لیدر این حزب یک تقسیم کار

است، یک پست سیاسی است. اما مهمتر اینکه کسی که این پست را اشغال میکند نمیتواند به تنهایی یا علیرغم دیگران کارش را بکند. احتیاج به همکاری، همراهی و حمایت بخش مهمی از کمیته مرکزی و بخصوص رهبران بانفوذتر آن دارد. لیدر حزب، رئیس دفتر سیاسی، رئیس هیأت دبیران، سر دبیر هفتگی، رئیس تلویزیون یا رادیو و یا هر شغل مهم دیگری در این حزب پست هائی هستند که تنها با حمایت فعال و پذیرش آنها در ظرفیتی که گفتم قابل انجام هستند. دادن تصویر "اصلح" از لیدر حزب تعیین آن را برای ما ناممکن میکند و راستش انجام همه کارهای حزب را غیر عملی میکند.

سوم اینکه این استدلال فرمول جنگ قدرت است. در این استدلال خاصیت رهبری جمعی در نفس جمعی بودن آن نیست. طرفدار این فرمول کاندیدی دارد که فکر میکند تعیین لیدر، زمین بازی را به ضرر او شیب میدهد. فرصت میخواید تا شانس عادلانه ای برای نشان دادن کاندید خود بیابید. اینجا دیگر طرح جمعی واقعا جمعی نیست، خط تجمع مسابقه دهندگان است. مسابقه دهندگانی که از پیش اختلاف سیاسی معلومی با هم ندارند. این نظر متوجه نیست که در این پروسه برنده شدن یکی جز به معنی بازنده شدن دیگران نیست. پروسه اثبات قابلیت یک نفر پروسه نشان دادن ناتوانی دیگران است. این در سیر طبیعی کار ایرادی ندارد اما گره زدن لیدر یا هر پست دیگر تشکیلاتی به آن سم است. مسابقه ای را راه می اندازد که از سر پلاتفرم های سیاسی متفاوت شروع نشده این چه ما بخواهیم و چه نخواهیم فرمول جنگ قدرت است و غیر سیاسی است. گفتم در حزب کمونیست کارگری، مثل هر حزب دیگری، هیچ جنگ قدرتی را نمیتوان غیر سیاسی نگاه داشت. ناچار باید پرچم سیاسی برداشت. هر خرده اختلاف سیاسی یک دعوا و مرافعه جدی میشود. دیگر همه طرفهای بحث به این میدان کشیده میشوند. بحث سیاسی برای تعیین تکلیف دیگری مورد استفاده قرار میگیرد و از لحظه اول میشود موافقین و مخالفین آنرا به اسم دقیقا پیشینی کرد. درست مثل همین بحث آخرمان در مورد شعار "زنده باد شوراها". کسی گوشش بدهکار حقیقت نیست. ما همیشه این درجه از سایه روشن اختلاف در نظراتمان بوده و هیچوقت به اینجا که امروز هستیم نرسیدیم. به این دلایل من با طرح جمعی مخالف بودم و امروز بیشتر از همیشه با آن مخالف هستم.

چرا اینجا هستیم؟

از پلنوم ۱۶ تا ۱۸ و بعد از آن

در پلنوم ۱۶ ما بحث برگشت به طرح لیدر را مطرح کردیم. اما با فضائی که شکل گرفت من پیشنهاد کردم که طرح را به رای نگذاریم. فکر کردم باید مجال فکر کردن و قانع کردن داد. اما بجای این مجال مسابقه ای شروع شد. مسابقه ای حول من و حمید تقوایی. اختلاف در پلانفرمهای سیاسی، همانطور که اشاره کردم، مبنا نبود. مبنا خود مسابقه بود. حتی در پلنوم ۱۷ هم پلانفرم پیشنهادی من و حمید تقوایی اختلافات جزئی با هم داشت. مسابقه ای شروع شد که بر همه چیز سایه انداخت.

دوران رهبری جمعی میان پلنوم ۱۶ و ۱۷ یکی از تلخ ترین دوره های فعالیت سیاسی من، و فکر میکنم خیلی های دیگر و از جمله حمید هم بود. مسابقه همگانی و همه جانبه بود. بین همه بود، مسئله تنها میان نفر اول و دوم نبود بر سر نفر سوم تا هجدهم هم مسابقه بود. هیچ مسئولیت و ماموریتی به روال همیشگی امری مربوط به تقسیم کار نبود بخشی از مسابقه بود. قرار بود در این پروسه "رهبر" تعیین شود. این مسابقه شکافی را در بالای حزب بوجود آورد که قبل از اینکه سیاسی باشد جنگ قدرت است. این جنگ حول من و حمید تقوایی شکل گرفته است. این جنگ قدرت به شکل گیری دو بلوک در کمیته مرکزی حول ما منجر شده است. میدانم که کسانی، در کمیته مرکزی، هستند که جزو هیچ بلوکی نبودند. اما فضا را این دو بلوک تعیین کرده اند. مسابقه سیاسی نبود، اما منطق مسابقه حکم میکرد که "توضیح"، "توجیه" و پرچم سیاسی برای آن پیدا شود. در نتیجه کشف اختلاف و تعمیق آن ابعاد عجیبی پیدا کرد. سیاست، گفتم، در این میان موضوع نمانده ابزار شد. در نتیجه مهم نیست چه میگوئید مهم این است که کدام طرف هستید. نه کسی به بحث تان گوش میدهد و نه علاقه ای دارد بداند چه میگوئید. صف ها معلوم است و خط ها کشیده. از آن به بعد هر بحثی بین من و حمید شکاف را درست به موافقین و مخالفین بحث لیدر در پلنوم ۱۶ منتقل میکند. وضع واقعا قابل ادامه نبود. مسابقه میبایست پایان می یافت.

پلنوم ۱۷ برای من پلنوم تمام کردن این مسابقه بود. مهم نبود به نفع کدام طرف، میبایست این مسابقه را تمام میکردیم. ادامه این مسابقه چیزی از حزب باقی نمیگذاشت. تصور من این بود که به رای گذاشتن طرح در پلنوم ما را از این مسابقه بیرون میکشد. اما چنین نشد. به چند دلیل. اول اینکه برای بخشی از رهبری حزب هر جدل مهم بعد از پلنوم ۱۷ به نوعی ادامه همان کشمکش سابق بود. هر بحث داغی به آن تاریخ مربوط میشد در نتیجه شکاف ها باز نگاه داشته میشد. دوم و مهمتر اینکه پلنوم بحث آرایش بالای حزب را با اکثریت بالائی به نفع طرح لیدر روشن کرد، اما تصور از لیدر حزب همان بود که در بحث طرح جمعی خود را نشان داده بود. در مورد اینکه لیدر کارش چیست و حزب چه استفاده ای از این پست باید بکند دو تلقی اولیه ای که در پلنوم ۱۶ خود را نشان داده بود پا برجا ماند. در نهایت انتخاب لیدر برای بخش مهمی از دفتر سیاسی به معنی متحد شدن پشت لیدر یا دادن جای خاصی به او در کار حزب نبود. لیدر نه آنروز و نه امروز چنین جایی در سیستم فکری این رفقا نداشت. لیدر قرار بود "اصلاح" خط یا تشکیلات باشد. واضح است که اگر کسانی در این سطح نخواهند آگاهانه دور لیدر حزب جمع شوند و در این ظرفیت او را جلو برانند آن لیدر کار زیادی در متحد کردن آنها نمیتواند بکند. گفتم این واقعیت چه در مورد لیدر و چه در مورد پست های مهم دیگر مثل رئیس هیات دبیران صادق است. این یک کار دستجمعی است. این تلقی عملا اکثریت دفتر سیاسی را در همان دو بلوک نگاه داشت. مسابقه زنده شد، فضا ادامه پیدا کرد و بلوک بندی ها دوباره خود را نشان دادند. جنگ قدرت از سر گرفته شد. بخواهید یا

نخواهید در این جنگ درگیر میشوید. این برای من موقعیت بسیار دشواری را فراهم کرده بود. از یک طرف فکر میکردم و هنوز فکر میکنم که حزب کمونیست کارگری ایران باید لیدرش را لانسسه کند، عکسش را جزو پلاکاردهای رسمی خود قرار دهد و شعار زنده باد او، و نه تنها او بلکه تعداد وسیعی از کادرفایش را سر زبانها بیندازد. باید آگاهانه لیدرش را آلترناتیو فرد اول حکومت آینده معرفی کند و پیش بکشد. اما در فضائی که تصویر کردم همه اینها به معنی انجام این کارها برای شخص من فهمیده میشد و معنی فردی و شخصی پیدا میکرد. انجام آنها نه تنها ممکن نبود بلکه به تشدید فضای مملو از پیشداوری اخلاقی منجر میشد. این پیشداوری حتی خود را در مقایسه کردن های دائمی لیدر و شخص من با پرت ترین و نامربوط ترین الگوهای ممکن هم نشان میداد. از طرف دیگر با مسابقه و دسته بندی که در جریان بود هر بحثی به سیاق سابق به ابزار حل و فصل امر دیگری تبدیل میشد. ظاهرا اختلافات سیاسی مهمی در دفتر سیاسی بود اما درجه نامربوط بودن این اختلاف ها به دنیای بیرون را دسته بندی ما در کشمکش های واقعی جامعه نشان میداد. دو اتفاق مهم در این فاصله افتاد که در هر دو اتفاق تمایز همیشگی و حزب کمونیست کارگری و نقش تحول بخشی که ایفا کرد بی هیچ ابهامی قابل مشاهده بود. این دو اتفاق تحولات خرداد و تیر ماه و جریان شیرین عبادی بود. اختلاف بالای حزب، دعوائی که اعصاب همه را خرد کرده بود، بازتابی در این دو جدال نیافت. بالای حزب در سیاست هم جهت تر از آنی بود که خودش فکر میکرد اما دو بلوک بود و دو بلوک به زندگی خود ادامه دادند. این دو بلوک خود را در نتیجه انتخابات کنگره نشان دادند. این پروسه آنچنان بدبینی و پیشداوری را عمیق کرد که ما را به انتخابات پلنوم ۱۸ رساند. من در نامه دبیر شماره ۲ ارزیابیم از پلنوم ۱۸ را توضیح داد ام و اینجا آنرا تکرار نمیکنم. گفتم که اتحاد بالای این حزب، و بطریق اولی، اتحاد بدنه آن، حول اهداف و کارهای مشترک و البته بر مبنای توافق نظر سیاسی ممکن است. توضیح دادم که از نظر من این توافق نظر سیاسی هنوز وجود دارد و کارهای بزرگی داریم که هرکس هرچقدر بیشتر فکر کند که ایران به سمت یک انقلاب میروند، باید با انرژی و تعجیل بیشتری برای این اهداف تلاش کند. اگر کسی میخواهد ابزار تصرف قدرت سیاسی و رهبری یک انقلاب را ایجاد کند، باید این کارها و این اهداف اولویت درجه یک اش باشند. باید مسئله دسترسی زنده حزب به مردم را هرچه فوری تر با رادیو و تلویزیون ۲۴ ساعته حل کنیم، باید کنگره را به یک واقعه سیاسی بزرگ در ایران تبدیل کنیم، باید حزب را متحد کنیم، باید این حزب را صاحب لیدر کنیم، باید تشکیلات داخل و خارجمان را به سرعت باز سازی کنیم، باید پرسپکتیو انتقال رهبری حزب به داخل را داشته باشیم و پروسه تمرکز سازمان حزب در داخل را تصویر کنیم، باید محلات را کنترل کنیم، کارگران نفت را به حرکت در آوریم و هزار کار بزرگ دیگر که یکی از آنها از عهده ده تا حزب معمولی ساخته نیست. و اشاره کردم که از نظر من ما به این کارها مشغول نیستیم یا در راس اولویت هایمان نیست. و بخصوص گفتم که بدون در هم ریختن دو بلوکی که

بالای حزب را از هم جدا کرده این کارها ممکن نیست. تلاش من این بود که این دو بلوک به هم ریخته شود تا بتوانیم سراغ این کارها برویم. امروز باید اذعان کنم که این کار عملی نشده است. شح کشمکش این دو بلوک نه تنها بر کنگره، بر رادیو و تلویزیون بر نقشه کار ما در خارج و داخل بلکه بر افکار و احساسات و دورنمای کار اکثریت بزرگی از رهبری حزب سایه انداخته است. بلا تکلیفی، لپلم نسبت به آینده حزب و رهبری آن واقعیتی است که همه کارها را زیر سیطره خود گرفته است. این وضعیت را نمیتوان ادامه داد. باید به آن پایان داد. اگر هر حزب دیگری بتواند به این شکل به حیانتش ادامه دهد حزب کمونیست کارگری ایران نمیتواند این کار را بکند. ماندن، درجا زدن، بی اعتماد به نفس شدن، بلند پرواز نبودن، بجای تغییر دنیای بیرون، فقط آنرا تفسیر کردن حکم مرگ این حزب، بعنوان یک حزب سیاسی مدعی قدرت، است. ما به این سرازیری افتاده ایم. مشکل کلهای بیرونیمان نیست. این حزب در پنج شش ماه گذشته کارهای بزرگی کرد و نقشه کارهای بزرگتری را در مقابل خود قرار داد. چرخیدن فضای اعتراض جامعه به چپ تماما مدیون این حزب است. بدون تاکتیک درستی که حزب در اعتراضات خرداد و تیر ماه در پیش گرفت اپوزیسیون راست میببرد. رادیو تلویزیون ۲۴ ساعته نه تنها به همگان نشان داد که رهبری این حزب چقدر میتواند بلند پرواز و نو آور باشد، و نه تنها انرژی و هیجان بیسابقه ای را در تمام حزب از بندر عباس تا اسلو و ژمشهد تا لس آنجلس دامن زد، بلکه در ظرف سه چهار ماه بیش از ۶۰ هزار پوند به این پروژه جلب کرد. ژ بیرون وقتی به این حزب نگاه میکنید، یک حزب زنده و پویند را میبینید. بالای حزب اما کمتر از همه در این تصویر شریک است. با این فضا نه کنگره ی درستی خواهیم داشت و نه تلویزیونی راه می افتد نه کارهای دیگرمان به جایی میرسد. بالای حزب با سرعتی بیشتر سابق در حال از هم دور شدن و یارگیری است و سرنوشت حزب هر روز بیشتر از ماجراجویی سیاسی و جنجال متاثر میشود. این وضع قابل ادامه نیست.

قاعدتا پایان دادن به جنگ قدرت و شکستن بلوک ها کار طرفین این کشمکش است. اما سیر رویدادها، تداوم جنگ قدرت، مقاومت علیه شکستن بلوکها و حتی برسمیت نشناختن وجود این دو بلوک، مرا با انتخاب سنگینی روبرو کرده است. باید جنگ قدرتی که این بلوک ها در جواب به آن شکل گرفته اند را تمام کنم. بیرون رفتن من از هر پستی که با هر بهانه ای بشود آن را به جنگ قدرت موجود مربوط کرد شرط لازم این کار شده است. اما اگر قرار است حزب کمونیست کارگری حزب سیاسی برای تصرف قدرت بماند نمیتواند به طرح جمعی برگردد. باید لیدر داشته باشد. کلید من برای لیدری حزب کمونیست کارگری ایران حمید تقوایی است.

برهم خوردن بلوک بندی غیر سیاسی و نبودن من در موقعیت لیدر حزب این امکان را میدهد که کمک کنم حزب صاحب لیدر شود. جنس و دامنه اختلاف من با حمید تقوایی بر کسی پوشیده نیست و من ادعا نمیکنم که قرار است این اختلافات کنار گذاشته شوند. به عکس بحث من این است

که حزب سیاسی باید بتواند علیرغم اختلافاتش حول لیدرش متحد شود. لیدر امام، رهبر ایدئولوژیک یا قاعد ما نیست. لیدر سیاسی حزب ما است. قرار هم نیست آزمایش جدیدی را قبول شود و قرار نیست با کسی مسابقه بدهد. کنار رفتن از این موقعیت به من مجال میدهد که تصویرم از لیدر که بالاتر توضیح دادم را عملی کنم. با اصرار و حرارت استدلال کنم که چرا باید لیدر را لانسه کرد، چرا باید عکسش را همه جا داشت، چرا باید پشتش عکس نادر باشد، چرا باید به او زنده باد گفت. تمام تلاشم را میکنم که رفقای کمیته مرکزی و کل حزب را به حمایت از لیدری حمید تقوایی متقاعد کنم. همه امکانات ممکن، تا آنجا که در توان من است، را برای موفقیت حمید تضمین کنم. بعلاوه بیرون رفتن از این مدار اجازه میدهد که اتفاقاً بتوانم تاثیر مستقیم تر و بیشتری بر حزب و سیاست های آن داشته باشم. من از جمله کسانی هستم که در مورد همه عرصه های فعالیت حزب نظر دارم. غالباً هم نظرم با آنچه که جاری است متفاوت است. این تصمیم مجال میدهد که بدون واسطه، بدون دغدغه، مستقیماً مثل همیشه در این عرصه ها دخالت کنم. اختلافات ما البته واقعی است. اما همانطور که گفتم تا وقتی ما به دو فراکسیون تبدیل نشده ایم و باید تلاش کرد که نشویم لیدرمان را داریم که حمایت همه جانبه ما را دارد و در کنار آن بحثمان را میکنیم. تنها با تضمین این موقعیت است که میتوان فضائی را ایجاد کرد که در آن بحث سیاسی، سیاسی بماند. همانطور که سنت حزب ما بوده.

در این فاصله، تا اولین پلنوم بعد از کنگره چهارم، من با تمام قوا تلاش خواهم کرد که پروژه های مهمی را که در دست داریم به سرانجام برسانم. یعنی کنگره ۴ را به یک رویداد سیاسی در فضای ایران تبدیل کنیم، کنگره ای در خور حزب کمونیست کارگری، رادیو و تلویزیون ۲۴ ساعته را راه بیندازیم و تلاش کنیم تا اتحادی هرچه عمیقتر و وسیعتر در صفوف حزب بوجود آوریم. از همه شما دعوت میکنم که در تحقق این اهداف شریک شوید.

رفقا

دوره ای که گذشت شکافهای جدی در حزب بوجود آورد. مبنای این شکاف ها قبل از اینکه سیاسی باشند بر اساس جنگ قدرتی بود که شکل گرفت. این جنگ قدرت تمام است. این شکاف ها را باید پر کرد تا بتوانیم راه پیش رفتن و گشودن کامل دریچه قدرت در مقابل حزب را تضمین کنیم و حتی اگر اختلافی در این راستا داریم آن را درست به سرانجام برسانیم. حمایت شدن از طرف جمعی از بهترین کادرهای کمونیسم کارگری، کسانی که تبلور بسیاری از جنبه های قدرت خط ما و سنت ما هستند برای من افتخار آمیز و غرور انگیز است. در همان حال مشاهده دور شدن بخش دیگری از همین کادرها و تجزیه حزب به دو بلوک عمیقاً تاسف آور و غم انگیز. ابعاد غیر سیاسی و شخصی کشمکش در دوره گذشته پل هائی از اعتماد را بهم ریخته و ترکھائی در حزب ایجاد کرده که باید به سرعت ترمیم شوند.

یک دنیا کار داریم، حزب خوبی داریم، بهترین کمونیست های این دنیا را با خودمان داریم، سنت و خط منصور حکمت را داریم. باید بتوانیم دنیا را بجنبانیم. شرطش این است که دنیای های کوچک درون تشکیلاتی و راهروهای درون حزبی را ترک کنیم. متحد شویم و همه امکانات برای موفقیت حزب و لیدر جدید آن را تضمین کنیم. از همه شما میخواهم که یک دست به این صف به پیوندید. این صف انقلاب رهائی بخش انسان، صف بازگردان اختیار به انسان، صف رساندن حزب کمونیست کارگری به قدرت است.

زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران

زنده باد منصور حکمت

زنده باد حمید تقوایی

کوروش مدرسی

۸ نوامبر ۲۰۰۳